



علی ربّانی گلپایگانی

کشف همهٔ اسباب و عوامل آن نیاز به بحث جامع و عمیقی دارد که از عهدهٔ این نوشتار خارج است ولی در این جا می توان به طور فشرده امور یاد شده زیر را به عنوان برخی از مهمترین علل تحول و تکامل معارف بشری بشمار آورد:

۱- نوابع و متفکران؛

۲- رویارویی انسان بامشکلات زندگی و تنگناها؛

۳- اشکالات و اعتراضات مخالفان در رشته های مختلف علمی؛

کمترین آشنایی با تاریخ علوم و معارف بشری کافی است، تا انسان بر این واقعیت اذعان نماید که علوم و معارف بشری پیوسته در معرض تحول و دگرگونی بوده و راه تکامل را پیموده است، بنابراین، بحث دربارهٔ این واقعیت روشن، کاملاً بی مورد خواهد بود.

بدون شک این پدیده در زندگی بشر، معلول یک رشته علل و اسبابی است که روی هم، می توانند به عنوان علت تام آن بشمار آیند، بررسی کامل در این باره و

□۴ - رقابتهای علمی و تکنولوژی و

غیره.

هریک از امور یاد شده، در تحوّل و تکامل علوم و معارف بشری، سهم مؤثری داشته است، که انکار و نادیده گرفتن آن جز انکار و نادیده گرفتن یک واقعیت عینی در حیات علمی و اجتماعی بشر نیست.

ولی در عین حال، به گمان برخی، یگانه عامل و یا عمده ترین عامل تحوّل و تکامل علوم بشری، پیوند تحولی معارف بشری است بر اساس این نظریه هر یک از علوم و معارف بشری ضلعی از کثیرالاضلاع حوزه معارف بشری را تشکیل می دهد که هرنوع تحوّل و دگرگونی در یکی از اضلاع آن همه اضلاع دیگر را متحول می سازد و به عبارت دیگر «حقیقتی کوچک و بسیط که در گوشه ای [از معارف بشری] متولد می شود، کلّ جغرافیای معرفت را دگرگون می کند و چنان جا باز می کند که همه معارف دیگر را از جای خود می جنباند.»^۱ این نظریه (یا تئوری) مقاصد یاد شده در زیر را بر پایه اصل یاد شده (پیوند تحولی همه معارف بشری) تعقیب نموده است:

* ۱ - علت منحصر یا عمده تحوّل و

تکامل علوم؛

* ۲ - ضرورت بکارگیری

فراآورده های علوم تجربی در فلسفه برای اینکه بتواند پاسخگوی مشکلات فلسفی در روزگار ما باشد؛

* ۳ - ضرورت بکارگیری علوم دیگر (علاوه بر آنچه در حوزه ها مرسوم و رائج است) در استنباط احکام فقهی؛

* ۴ - کشف علت و راز اختلاف آراء فقهی و تفسیری؛

* ۵ - راز و عامل پویا بودن فقه اسلامی.

از آنجا که تئوری یاد شده بر این باور است که همه علوم و معارف بشری در داد و ستد مستمر می باشند، همگی در سوره عزای یکدیگر شریکند، تکامل و پیروزی در یکی، بدون تکامل دیگری ممکن نیست و از طرفی هرگاه یکی تحوّل و تکامل یافت، قهراً دیگران را نیز در جاده تکامل قرار می دهد و با توجه به این که امروز علوم تجربی، تحوّل و تکامل چشمگیری نموده اند، نمی توان فلسفه را به شکل دیروزی خود باقی گذاشت، بلکه فرض و واجب است که فراآورده های علوم تجربی را در قلمرو مسائل فلسفی بکار گرفت تا بتوان فلسفه ای نو و جوان و نیرومند داشت،

.....

۱ - بسط و قبض تئوریک شریعت، دکتر عبدالکریم سروش، کیهان فرهنگی سال ۵ شماره ۲.

در غیر این صورت فلسفه نخواهد توانست رسالت خود را در پاسخ‌گویی به مشکلات فلسفی بطور شایسته ایفاء نماید.

حکم یاد شده در مورد معارف دینی مانند فقه و تفسیر نیز جاری است و یک فقیه و مفسر آنگاه می‌تواند رسالت خویش را بطور کامل ایفاء نماید که گذشته از علموی که در حوزه‌ها متداول است از علوم دیگر و از آن جمله علوم طبیعی نیز آگاهی کامل داشته باشد در این صورت فقه و تفسیر او پویا و قادر به پاسخ‌گویی به مشکلات خواهد بود وگرنه نه!

این نظریه از سوی گروهی از صاحب‌نظران مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و هریک به گونه‌ای نقاط ضعف و نادرستی آن را بازگو نموده‌اند.

هدف ما در این مقاله تکرار آنچه دیگران آورده‌اند نیست، بلکه مقصود تذکار دو مطلب است که در نقدهای دیگر مورد توجه قرار نگرفته و آن دو مطلب عبارتند از:

□ ۱- نادیده گرفتن اصل تمایز علوم؛

□ ۲- تحلیل پیوند دیالوگی علوم.

مطلب دوم بخصوص از اهمیت شایانی برخوردار است، زیرا چنین به نظر می‌رسد که در مقالات «بسط و قبض» پیوند «دیالوگی» به عنوان نوعی خاص از پیوند علوم و معارف بشری تلقی شده و چنین

وانمود می‌شود که آنچه به عنوان نقد بر «کلیت و عمومیت» پیوند تحولی علوم گفته شده، ربطی به پیوند دیالوگی نداشته و در نتیجه از مقصود و مدعای مقالات بسط و قبض بیگانه می‌باشند، هدف ما این است که این مطلب را مورد ارزیابی قرار دهیم تا نقطه ابهام گشوده گردد، اما قبل از وارد شدن در این بحث، مطلب نخست را بطور گذرا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تمایز علوم، اصلی کهن در معرفت‌شناسی

یکی از مسائل مورد بحث در کتب منطق قدما، مسئله اختلاف و تمایز علوم بوده است آنان این مسئله را در کار مسئله دیگری به نام تعاون و تناسب علوم مطرح کرده و درباره آن بحث می‌کردند، و این خود به روشنی نشان می‌دهد که تنها به جنبه تناسب و پیوند علوم، توجه نمودن، واقع‌بینانه نیست بلکه واقع‌بینی در این باره اقتضاء می‌کند که در کنار مسئله تناسب و تعاون علوم، تمایز و اختلاف آنها را نیز در نظر گرفت، معیار و ملاک تمایز و اختلاف علوم در نظر آنان عمدتاً موضوعات علوم بوده است و احياناً از اختلاف اغراض و اهداف علوم نیز سخن به میان آمده است، براین اساس پاره‌ای از علوم را مابین با علوم دیگر می‌دانستند و برخی را نسبت به برخی دیگر

در مرتبه مساوی می اندیشیدند و در میان برخی از آنها نیز نسبت عموم و خصوص برقرار می نمودند.^۲

اصل تمایز و اختلاف علوم، مورد توجه معرفت شناسان روزگار ما نیز قرار گرفته است با این تفاوت که آنچه هم اکنون به عنوان معیار و ملاک تمایز علوم مورد توجه می باشد، روش و مِتد علوم است به گونه ای که روش شناسی خود به صورت فن و رشته جداگانه ای در حوزه معارف بشری شناخته می شود.

بر اساس این معیار (مِتد و روش علوم) علوم ریاضی و برهانی مِتد ویژه ای دارد، همان گونه که علوم طبیعی نیز از مِتد ویژه ای پیروی می کنند، و این دور روش کاملاً متغایر و ممتاز، بسان برخی است که از اختلاط یکی به دیگری جلوگیری می کند (بینهما برزخ لایغیان) این قاعده در مورد علوم دیگری که هریک دارای مِتد و روش ویژه ای می باشد، نیز جریان دارد، بنابراین علم روان شناسی، جامعه شناسی، علم تاریخ و... هریک حوزه معینی دارد که از حوزه های دیگر معارف بشری جدا و ممتاز می باشد.

مسئله روشهای متمایز علوم از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی پیشرفت آن را مایه پیشرفت علوم دانسته اند.^۳

در هر حال اصل تمایز علوم (چه براساس معرفت شناسی قدیم و چه براساس معرفت شناسی جدید) اصلی مسلم و غیرقابل انکار است و نادیده گرفتن آن، دور از واقع بینی است، و رعایت آن به عنوان یک اصل مسلم معرفت شناسی، موجب می شود تا در مطالعه اصل پیوند و تناسب علوم که اصل دیگری از اصول معرفت شناسی است، جانب احتیاط را از دست نداده و از کلی انگاشتن و گسترده دانستن آن برحذر باشیم تا گرفتار خطای تئوری «بسط و قبض» نگردیم.

انواع ارتباط علوم

قبل از آنکه پیوند دیالوگی را مورد بررسی قرار دهیم لازم است به طور فشرده، انواع ارتباط علوم و ادراکات را یادآور شویم، انواع پیوند و ارتباط علوم و ادراکات را می توان در موارد یاد شده زیر بیان نمود:

۱ □ - ارتباط تولیدی و انتاجی

ارتباط تولیدی در حوزه ادراکات و

.....

۲ - جهت اطلاع در این باره به منطق نجات بوعلی ص ۷۲ و البصائر النصیریة تألیف عمر بن سهلان ساوی ص ۱۶۲ رجوع نمائید.

۳ - مبانی فلسفه ص ۲۸۵.

معارف بشری بدین گونه است که اندیشه و ادراکی زمینه ساز و علت پیدایش ادراک و اندیشه دیگر گردد، به عبارت دیگر این نوع ارتباط، از سنخ رابطه علی و معلولی است که در حوزه ادراکات و معارف، تحقق می پذیرد، پیوند و رابطه تولیدی، خود دارای انواع و صوری است که عبارتند از:

الف: رابطه تولیدی قیاسی

شکل و طریق قیاسی از رائج ترین انواع رابطه تولیدی ادراکات بشمار می رود که از نظر صورت به دو نوع اقترانی و استثنائی و از نظر ماده، یعنی قضایایی که در آن بکار می رود و چگونگی اعتقاد نسبت به آن قضایا، به پنج نوع تقسیم می شود و از هر یک از انواع پنجگانه به عنوان صناعت یاد می شود، و صناعات پنجگانه در منطق ارسطویی معروف است و آنها عبارتند از:

۱ - صناعت برهان ۲ - صناعت جدل ۳ - صناعت خطابه ۴ - صناعت شعر ۵ - صناعت مغالطه.

در مورد هر یک از انواع یاد شده، مطالب گسترده ای مطرح است که در کتب منطق درباره آنها بطور مشروح بحث شده است، ما در این جا به ذکر یک مثال از نوع صناعت برهان به شیوه قیاس اقترانی بسنده می کنیم:

فرض کنید ما می خواهیم این مطلب را اثبات کنیم که «تحصیل علم و اعتقاد به مطلبی، وابسته به علت هم سنخ آن است» ادراکات یا قضایایی که اثبات مطلب فوق، وابسته به آنهاست عبارتند از:

* ۱ - علم و اعتقاد یک پدیده امکانی است؛

* ۲ - هر پدیده امکانی در هستی خود نیازمند به علت است؛

* ۳ - هر معلولی از علت مسانخ خود، پدید می آید.

هرگاه این سه قضیه با یک نظم و چینش منطقی خاصی با یکدیگر مرتبط گردند، مطلب مورد نظر اثبات می گردد و در حقیقت این مطلب زائیده قضایای یاد شده می باشد.

ب: ارتباط استقرانی و تجربی

رابطه تولیدی ادراکات، گاهی به شیوه استقراء و تجربه تحقق می پذیرد، یعنی پس از آن که یک رشته ادراکات از طریق استقراء و یا تجربه برای انسان حاصل گردید، ادراک دیگری از آنها زائیده می شود، مثلاً این قضیه که «هر جسمی که وزن مخصوص آن از آب کمتر باشد روی آب قرار می گیرد» از رهگذر یک رشته ادراکات قبلی، نصیب انسان گردیده

است و آنها همان ادراکات حسی و جزئی هستند که به هنگام مشاهده قرار گرفتن اجسام گوناگون بر روی آب و مقایسه وزن مخصوص آنها با آب بدست آمده است.

از همین قبیل است، ادراک و حکم انسان نسبت به انبساط فلزات هنگام بالا رفتن درجه حرارت آنها و قضایا و ادراکاتی که در علوم تجربی بکار می‌روند. البته باید توجه داشت که استقراء، آنگاه به عنوان شیوه خاصی از رابطه تولیدی مطرح می‌شود که به صورت استقراء تام نباشد، زیرا استقراء تام - که همه مصادیق حکم کلی، مورد آزمایش و مشاهده قرار می‌گیرند- در حقیقت به نوعی از قیاس باز می‌گردد که به آن قیاس مُقَسَّم می‌گویند.

یادآوری این نکته نیز لازم است که استقراء ناقص نیز به دو صورت تحقق می‌پذیرد.

۱- مُعَلَّل؛

۲- غیر مُعَلَّل.

یعنی در پاره‌ای از موارد، استنتاج حکم کلی، از موارد جزئی صرفاً مبتنی بر مشاهده است و پای هیچ‌گونه تعلیلی در میان نیست، در این صورت نتیجه‌ای که از استقراء بدست می‌آید، یک حکم ظنی بیش نیست، به همین جهت از نظر معرفت

شناسان، استقراء ناقص از دلایل ظنی بشمار می‌رود.

ولی در برخی از موارد، گذشته از مشاهدات جزئی، نوعی تعلیل نیز در کار است و استقراء کننده می‌کوشد تا علت حادثه و رخدادی را که از طریق ادراک جزئی در موارد گوناگون بدست آورده است، کشف نماید و در این صورت با توجه به این که علت کشف شده، اختصاص به مواردی که استقراء گردیده ندارد، بلکه مربوط به نوع پدیده می‌باشد، به صورت کلی و قطعی نتیجه‌گیری می‌کند.

در منطق ارسطویی تنها در مورد این نوع از استقراء‌های ناقص، عنوان تجربه بکار می‌رود و به همین جهت قضایای تجربی را در شمار قضایای یقینی بدیهی، قلمداد می‌نمایند.

در این صورت ارتباط استقرائی، به ارتباط قیاسی باز می‌گردد، اگرچه از نظر برخی از محققان، این چنین ارتباط استقرائی از نوع ارتباط تولیدی قیاسی نبوده، بلکه ارتباط دیگری است که از آن به عنوان ارتباط تولیدی ذاتی یاد می‌شود.^۴

.....

۴- این نظریه را متفکر شهید آیت الله صدر (ره) در کتاب ارزشمند خود مبانی منطقی استقراء، ابداع

ج : ارتباط حدسی

پاره‌ای از علوم و ادراکات انسان، با سایر ادراکات و اندیشه‌های او رابطه و پیوند حدسی دارند و از طریق حدس از ادراکات قبلی او، پدید می‌آیند.

از نظر برخی از محققان ارتباط حدسی به ارتباط تجربی باز می‌گردد و اصولاً قضایای حدسی به عنوان شاخه‌ای از قضایای تجربی شناخته می‌شوند.^۵ ولی در عین حال میان این دو، تفاوت‌هایی وجود دارد که یادآور می‌شویم:

۱ - در قضایای تجربی، تکرار مشاهده و آزمایش، امری لازم است ولی در قضایای حدسی، گاهی مشاهده یک یا دومورد زمینه‌ساز حکم حدسی می‌گردد.

۲ - قضایای حدسی عموماً یا غالباً قضایایی جزئی و شخصی می‌باشند ولی قضایای تجربی، کلیت و عمومیت دارند.

۳ - قضایای تجربی، از قبل مورد توجه قرار گرفته برای اثبات آنها اقدام به استقراء و تجربه می‌گردد، ولی در قضایای حدسی، نشانه‌گیری قبلی، در کار نیست بلکه به هنگام مطالعه و مشاهده پدیده یا حادثه‌ای، ذهن بدون پیش‌بینی قبلی، به قضیه و حکمی منتقل می‌گردد.

علاوه بر تفاوت‌های یاد شده، تفاوت

دیگری نیز از نظر قوه درک کننده قضایای حدسی و تجربی وجود دارد زیرا ادراک قضایای حدسی بواسطه قوه حدس که قوه قدسی نامیده می‌شود تحقق می‌یابد ولی قضایای تجربی محصول قوه فکر می‌باشند. در هر صورت ارتباط حدسی، نوعی خاص از ارتباط تولیدی در حوزه ادراکات انسان بشمار می‌رود.

د : ارتباط تمثیلی و تشبیهی

گاهی رابطه اندیشه و ادراکی با سایر ادراکات انسان، از قبیل ارتباط تمثیلی و تشبیهی است و این در مواردی است که حکمی را در موردی اثبات نموده آنگاه همان حکم را در مورد دیگری که مماثل و مشابه مورد نخست است جاری کنیم.

باید توجه داشت که بحث ما درباره

.....



نموده‌اند، علاقمندان به آگاهی از کیفیت بازگشت استقراء معلل به قیاس منطقی به کتاب «المنطق» تألیف محقق مظفر، بخش صناعات خمس و نیز میحث استقراء رجوع نمایند.

۵ - البصائر النصیریة تألیف عمر بن سهلان ساوی ص ۱۴۰.

۶ - كَمَا لَا عَذْبٌ فَوْقَ فَوْقِ عَذْبٍ

بَلْ كَأَنَّ زَيْتًا لَهَا بُيُوتٌ قَائِمَةٌ

در این باره به اسفار ج ۳ ص ۳۸۵ - ۳۸۷ و شرح اشارات ج ۲ ص ۳۵۸ - ۳۶۱ مراجعه شود.

استواری یا ناستواری متد تمثیلی در تحصیل معرفت نیست بلکه هدف ما یادآوری این مطلب است که نوعی از ارتباط تولیدی در حوزه معارف انسان، ارتباط تمثیلی و تشبیهی است اما بحث درباره میزان ارزش علمی آن مربوط به مقام دیگری است.

ویژگی مشترک رابطه های چهارگانه فوق، انتاج و تولید است. یعنی پاره ای از ادراکات و معارف انسان، زمینه ساز و علت پیدایش پاره ای دیگر می باشد، به همین جهت ما هرکدام از آنها را به عنوان نوعی خاص از انواع پیوند و رابطه ادراکات بشمار آوردیم.

□ ۲ - رابطه تفسیری و تشریحی

در این جا نوع دیگری از ارتباط وجود دارد که از سنخ انتاج و تولید نیست بلکه از سنخ تفسیر و تبیین می باشد یعنی نخست انسان از طریق یکی از روش های یادشده، معرفتی را کسب می نماید آنگاه به تشریح و تبیین آن می پردازد که غالباً از طریق ذکر مثال و نظیر یا مصادیق و نمونه های مسلم و تردید ناپذیر، انجام می گیرد.

لازم به ذکر است که تشبیه و تمثیل در این مورد با آنچه قبلاً ذکر گردید از نظر هدف تفاوت دارد زیرا هدف از تمثیل در

مورد سابق، اثبات و تولید یک معرفت و نظریه بود و در این مورد، هدف از آن تشریح و توضیح است و این در مرتبه بعد از اثبات و تولید می باشد.

این روش بخصوص در بحثهای مربوط به معارف عقلانی و نیز مباحث اخلاقی کاربرد مؤثری دارد مثلاً در فلسفه در مسئله وحدت تشکیکی حقیقت وجود از مثال نور حسی، بهره گیری می شود و این مسئله بسیار دقیق عقلی، تشریح و تبیین می گردد بدیهی است که این تمثیل صرفاً برای تشریح مطلب و تقریب آن برای اذهان است، و به هیچ وجه کافی در اثبات آن نیست بلکه اثبات آن در گرو قیاس برهانی است.

قرآن کریم در موارد زیادی از این شیوه بهره گرفته و معارف بلند توحیدی را بر پایه آن تشریح و تبیین نموده است مثلاً برای توضیح ناستواری و سستی قدرتهای غیرخدائی که تکیه گاه برخی از انسانهای فریب خورده می باشد، آن را به تارهای لرزان و خانه سست عنکبوت تشبیه می نماید^۷ و موارد دیگر که فعلاً مجال ذکر آنها نیست.

.....

۷ - مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْفُكَّكُوتِ اتَّخَذَتْ تُبَّاءً... (عنکبوت ۴۱).

□ ۳ - ارتباط ماهوی و موضوعی

علوم و ادراکات انسان دارای نوعی ارتباط ماهوی و موضوعی می باشند، درباره ماهیت علم و اینکه واقعیت علم، مندرج در کدام یک از مقولات است آراء مختلفی وجود دارد، مشهورترین نظریه در این باره این است که علم مندرج در مقوله کیف و از انواع کیف نفسانی است (مقصود علم حصولی است نه علم حضوری) برخی نیز آن را از مقوله اضافه و برخی دیگر نیز آن را از مقوله افعال دانسته اند و گروهی مانند حکیم سبزواری نیز بر این عقیده اند که واقعیت علم از سنخ نور و وجود است و مندرج در هیچ مقوله ای نیست در هر صورت اگر ما هر یک از آراء یاد شده را درباره هویت و ماهیت علم (حصولی) بپذیرا شویم قائل به نوعی پیوند و ارتباط ماهوی، در میان کلیه ادراکات و اندیشه های بشری شده ایم و بر این اساس همه آن مرزبندیها و تمایزهایی که در گذشته یادآور شدیم، بی رنگ و بی اثر خواهد بود و این مطلب که ادراکات بشری را به آینه های روبرو تشبیه کرده اند که پیوسته در یکدیگر می تابند، بر اساس همین نوع از ارتباط علوم و ادراکات قابل توجیه است، ولی باید توجه داشت که این نوع ارتباط، نتیجه ای را

که از تشبیه یاد شده گرفته اند، یعنی تأثیر همه معارف بشری در یکدیگر از نظر تحوّل و تکامل، اثبات نمی کند تنها چیزی که می توان در این باره گفت این است که بنابراین که واقعیت علم یک نوع واقعیت مجرد از ماده است و چون در مورد هستی مجرد، غیبت و پنهانی راه ندارد، صورتهای علمی و ادراکی انسان نسبت به یکدیگر حاضرند، همان گونه که نسبت به نفس (ادراک کننده) حضور مداوم دارند، اقا اینکه تحوّل یکی، دیگری را نیز متحوّل می سازد به هیچ وجه از این نوع ارتباط، بدست نمی آید.

□ ۴ - ارتباط دیالوگی

اکنون که با انواع ارتباط علوم و ادراکات بشری، آشنا شدیم به بررسی ارتباط دیالوگی می پردازیم. زیرا برخی بر این باورند که ارتباط دیالوگی معارف و علوم، نوعی خاص و رای انواع یاد شده است و به هیچ وجه نباید آن را از انواع ارتباط تولیدی و انتاجی بشمار آورد. و اگر چه ارتباط تولیدی عمومیت و کلیت ندارد و نمی تواند توجیه گرتئوری پیوند تحوّل علوم باشد ولی ارتباط دیالوگی کاملاً توانایی آن را دارد. دیالوگ به معنی مکالمه و گفتگو است

بنابراین ارتباط دیالوگی معارف، از قبیل ارتباطی است که میان دو انسان، به هنگام مکالمه و گفتگو برقرار می‌باشد به گونه‌ای که سخن هریک از آنها، ناظر به سخن دیگری است، اگر چه علت تکوّن و مبدأ پیدایش سخن او نمی‌باشد.

بدون شک مکالمه و گفتگو صور گوناگونی دارد، که هریک از آنها بیانگر نوعی خاص از ارتباط دیالوگی انسانهای مکالمه کننده می‌باشد.

الف - دیالوگ پرسش و پاسخ

گاهی مکالمه به صورت پرسش و پاسخ تحقیق می‌یابد در این صورت ادراکات جدیدی که از طرف پاسخ دهنده در ذهن پرسشگر وارد می‌شود، نسبت به دیگر معارف و ادراکات او همان رابطه‌ای را دارد که پاسخ نسبت به پرسش دارد.

معیار غالب در مورد پرسشها و پاسخها این است که هدف از پرسش، فهمیدن و استیضاح است و پاسخها نقش تفسیر و توضیح را ایفاء می‌کنند و در این صورت نوعی از ارتباط دیالوگی همان ارتباط تفسیر و تبیینی است و در نتیجه ادراکات و معارف پیشین در ذهن پرسشگر به واسطه ادراکات جدید توسط پاسخگو، به گونه‌ای متحوّل می‌گردند، گاهی مورد تأکید و تأیید

قرار می‌گیرند، و گاهی نیز مورد ابطال و انکار یا شک و تردید واقع می‌شوند.

ب - دیالوگ نفی و اثبات (تعاند)

مکالمه و محاوره در پاره‌ای از موارد، به صورت نفی و اثبات یا تعاند انجام می‌شود و این در صورتی است که یکی از دو طرف محاوره کننده بر اثبات مطلبی اصرار دارد و طرف دیگر بر ابطال آن اهتمام می‌ورزد، بنابراین یکی از انواع دیالوگ، دیالوگ نفی و اثبات خواهد بود، یعنی پاره‌ای از معارف نوین، برخی از معارف کهن را نفی و یا اثبات می‌کند، خواه نفی و اثبات مربوط به اصول و قواعد کلی باشد و یا مربوط به دلایل و شواهد یا مصادیق و صغریات مسائل یک علم.

ج - دیالوگ تعاون و توافق

نوع دیگری از دیالوگ و پیوند مکالمه‌ای، دیالوگ و پیوند تعاون و توافق است، بدین صورت که هر دو طرف مکالمه کننده یک هدف را دنبال می‌کنند و برای اثبات یا ابطال و یا تفسیر و توضیح آن، به ذکر دلیل و شاهد و مصداق و نظیر اقدام می‌نمایند.

مثلاً برهان حرکت ارسطو و برهان امکان ابن سینا و برهان صدیقین

صدرالمتألهین همگی یک هدف (اثبات وجود آفریدگار یکتا) را تعقیب می‌کنند.

باید توجه داشت که توافق و هم‌آهنگی در هدف، الزاماً به معنی تعاون و هم‌آهنگی در شیوه استدلال نیست بلکه از این نظریکی از دو حالت پیش می‌آید:

۱- تکمیل و متمیم؛

۲- رد و ابطال.

مثال یاد شده را می‌توان از نوع نخست دانست، زیرا شیوه سببایی مکمل و متمم شیوه ارسطویی است یعنی برهان ارسطو از نظر ابن سینا ناقص است نه باطل، همین گونه است نسبت برهان صدیقین به برهان امکان.

ولی دو طریق کلامی و فلسفی بوی اثبات مقصود یاد شده را می‌توان از نوع دوم بشمار آورد زیرا از نظر حکیم، برهان حدوث متکلم نادرست بوده و اصولاً نمی‌توان حدوث را علت نیازمندی موجودات امکانی به آفریدگار دانست.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

از مطالب یاد شده پیرامون پیوند دیالوگی نکات زیر بدست آمد:

۱- پیوند دیالوگی علوم و معارف، همیشه به صورت تناسب و تلائم که در مقالات بسط و قبض ادعا شده است

نیست، بلکه در پاره‌ای موارد رنگ تعاند و تضاد به خود می‌گیرد؛

۲- ارتباط دیالوگی، سنخ دیگری از ارتباط، و رای آنچه در آغاز بیان نمودیم نیست زیرا همان گونه که یادآور شدیم ارتباط دیالوگی به سه صورت کلی تحقق می‌پذیرد:

الف: تفسیر و توضیح؛

ب: نفی و اثبات؛

ج: تعاون و تأیید.

بدیهی است هر یک از صور یاد شده گاهی از طریق منطقی و گاهی به شیوه استقراء و آزمایش و یا از طریق حدسی و یا به شیوه تمثیل و تشبیه و مانند آن تحقق می‌پذیرد.

بنابر این دیالوگ یا داد و ستدی که در جهان ادراکات و معارف بشری تحقق می‌یابد، از انواع یاد شده ارتباط علوم و معارف بیرون نیست و در نتیجه هر حکمی که از نظر کلیت و عدم کلیت درباره آنها جاری گردد در مورد پیوند دیالوگی نیز جاری خواهد بود.

و اما درباره کلیت یا عدم کلیت انواع یاد شده، به نظر ما ادعای عمومیت و کلیت تأثیر تحولی همه علوم و معارف بشری در یکدیگر واقع بینانه نیست و از جهاتی مخدوش و نقدپذیر است:

۱ - هیچ گونه دلیلی برای اثبات این مدعا، ارائه نشده است، آنچه به عنوان دلیل ارائه شده است، چند نمونه جزئی است که:

اولاً: خود آن موارد به عنوان واقعیت های مسلم در تاریخ معرفت بشری، جای شک و تردید دارد.

ثانیاً: بر فرض آنکه چنین چیزی واقعیت داشته باشد، دلیل بردستی آن نخواهد بود زیرا هرگز یک واکنش و تأثیر پذیری دلیل بر حقیقت و درستی آن نخواهد بود.

ثالثاً: بر فرض درستی آن به هیچ وجه چند نمونه جزئی نمی تواند توجیه کننده یک حکم کلی بشمار رود آن هم در صورتی که مبتنی بر هیچ تعلیلی نباشد ممکن است گفته شود، ما پس از دیدن نمونه هایی از تأثیرگذاری معارف بشری در یکدیگر درصد کشف علت آن برآمده و تعلیل آن را همان تناسب و تلائم یا داد و ستد معارف بشری می دانیم.

ولی این استدلال مغالطه ای پیش نبوده، و از نوع مصادره به مطلوب می باشد زیرا مسئله تناسب و تلائم معارف بشری که به عنوان علت و دلیل مورد استناد قرار گرفته است، چیزی جز اصل مدعا نیست.

۲ - اصل تمایز علوم که در گذشته یادآور شدیم، مانع از تحقق یک چنین داد

و ستد گسترده و بی معیاری است، بلکه مقتضای چنین اصل مسلم در معرفت شناسی آن است که در عین اینکه اصل تأثیر متقابل را در حوزه علوم و معارف بشری قبول می کنیم باید معیار و ملاک آن را نیز بدست دهیم.

۳ - درک وجدانی انسان، بهترین دلیل بر نادرستی تئوری پیوند تحولی همه معارف بشری است انسان در نهاد خود این نکته را می یابد که به هنگام تفکر درباره مسئله وحدت تشکیکی حقیقت وجود، یا تقسیم هستی به رابط و مستقل، یا انبساط و انقباض فلزات یا قانون جاذبه عمومی، علت تفاوت جامدات و مایعات و گازها، قانون لاضرر و لاجرح و... هیچگونه توجهی به ادراکاتی از قبیل آنچه در زیر یادآور می شویم ندارد:

۱ - تعداد سیارات و ثوابت چقدر است؟

۲ - علت خسوف و کسوف چیست؟

۳ - جزر و مد دریا چگونه رخ می دهد؟

۴ - ولی فقیه چه شرایطی را لازم دارد؟

۵ - عصمت چیست و ادله آن کدام است؟

۶ - چند درصد از مواد غذایی تبدیل به بقیه در صفحه ۱۲۴

با مصلحت واقعی لازم الاستیفائی است و یا عدم تبعیت از آن موجب مفسده لازم الاجتناب خواهد بود که در این صورت لزوم تبعیت از قول مشاورین بخاطر قطع به وجود مصلحت ملزمه و یا دفع مفسده ملزمه خواهد بود که تفصیل آن به بخش مربوطه موکول می شود. البته این بدان معنی نیست که شوری از درجه اعتبار ساقط باشد بلکه مقصود این است که بین دو مفهوم شوری و اجماع وجه اشتراکی وجود ندارد.



بقیه از صفحه ۱۰۵

خون می شود و چگونه؟

۷ - نظریه فروید درباره خواب و عوامل آن و ...

اصولاً آگاه بودن یا آگاه نبودن او نسبت به یکی از دو گروه ادراکات یاد شده در فهم گروه دیگر تأثیری ندارد و این بدان خاطر است که یک نوع پیوند و ارتباط ارگانیکی که سرنوشت این دو گروه را به یکدیگر مرتبط سازد در میان آنها برقرار نیست.

در پایان، دو مطلب را یادآور می شویم:
۱ - ما به هیچ وجه با اصل ارتباط علوم و ادراکات بشری مخالف نیستیم و پیوند تحوّل علوم را قبول داریم بلکه آنچه را که

نمی پذیریم دو مطلب است:

الف - پیوند تحوّل علوم عامل منحصر یا عامل عمده تحوّل و تکامل در حوزه معارف بشری باشد؛

ب - چنین اصلی دارای کلیت و عمومیت می باشد.

۲ - ممکن است از نظر روانی یک نوع دیالوگ درونی، در میان ادراکات و معارف انسان برقرار بوده و حتی از عمومیت و گستردگی هم برخوردار باشد ولی یک چنین مطلب احتمالی را نمی توان به عنوان یک اصل مسلم معرفت شناسی، قلمداد نموده و دیگران را به رعایت آن توصیه کرد.

